



اندیشه

بنیادهای اندیشه ساختارگرا

- با جمع‌بندی آرای که مطرح شد می‌توان گفت که ساختارگرایی از بنیادهای زیر تحلیل شده است.
- طوایف امر در روابط و همایتن‌انسان واقعیت‌نمادند.
- واقعیت، ساخته‌شده است.
- این ساختار و صورتواره است (code-like)
- ساختار متن مهم نیست. ساختار زبان اهمیت دارد.

The Structuralism

دوزاویه؛ زبان‌شناسی و ارتباطات (۴)

بنیادهای اندیشه ساختارگرا

یونس شکرخواه

شهرشکاه علم‌الان
رتال جامع

- ساختار یک پدیده فرامتنی (Trans-textual) است نه یک واقعیت درون متنی (intra-textual)
- کل (The whole) بیشتر از مجموع اجزای (Parts) خودش است و این کل است که جزه‌ها را تعیین می‌کند.
- هدف ساختارگرایی کشف زرف ساخت است. کشف آن زرف‌ساختی که مولد (generating) هر متن مفروض است این ساختار را نباید آن چهارچوبی دانست که نویسنده در آن دست به تولید زده است، بلکه این ساختار، آن سیستم و یا آن پیکربندی (configuration) است که به نحوی از انحاء الگوی مشهود در متن را تعیین

می‌کند

- سادگی فرما خود شیء، یا چیز (Thing) نیست، بلکه مفهوم شیء، یا عرضه پیکری آن است.
- دو انگاری متضاد (binary opposition) یا در واقع اختلاف و تمایز میان سیستم‌ها عناصر بنیادین زبان را شکل می‌دهد و به قول نوام چامسکی زرف ساخت در همه زبان‌ها مشترک است چراکه، با زبان فرایند بنیادین ذهنی انسان‌هاست و بنابراین معنی ساختاری چیزی نیست به جز وجوه گوناگون ارتباطات درون متنی و فرامتنی.

• در ساختارگرایی معنی همان ساختار متن است.

- مدل بنیادین درک همه رمزها (codes) زبان است که به طرز خاصی جایگاه مهمی را که زبان‌شناسی در تئوری ساختارگرا ایفا می‌کند نشان می‌دهد و به این ترتیب با رمزگشایی (decoding) از فعالیت‌های آسانی نه تنها می‌توان به واقعیت نهفته در پشت ظاهر دست یافت، بلکه همچنین می‌توان به طرز باقیه ساختار ذهن را نیز ترسیم کرد بنابراین، سخن گفتن از ساختار نقل یا یک اسطوره چندان درست نیست و نمی‌توان گفت یک قصه یا اسطوره دارای ساختار است بلکه باید ساختار آن را در هم‌هنگی و همخوانی و داشتن رابطه با ساختارهای سایر متون درک کرد، برای رمزگشایی از اجزاء باید به کل توجه داشت.

- مرم به طور عالی زندگی را برجسب دو انگاری متضاد شکل می‌دهند. وظیفه مفسر آن است که این تضادهای بنیادین را آشکار سازد و اگر این تضادها به طرز عمیقی ریشه گرفته‌اند آن تضادهای ثانویه را آشکار سازد که فرهنگ، آن‌ها را به سپری برای تعدد نشان تضادهای بنیادین متناوبی مثل زندگی- مرگ، بهشت- زمرز، جنس-انسان تبدیل کرده است.

- تحلیل ساختاری دارد که مقدم بر دانش و با مقدم بر هر آن چیزی است که فرموله می‌شود است.

- ساختار آگاهی برای همه آگاهی‌ها یک حالت جهانی دارد این ساختار آگاهی توسط زبان و نمادها آن منتقل می‌شود، ساختارهای آگاهی در ارتباط با زبان و نمادها بیان است. بنابراین ساختاری که در پشت بیان نهفته است، شرط ضروری بزرگ معنای آن پیام است.

- بزرگ‌ترین هدف ساختارگرایی در هر صورت بدون درک آرای فردینان دوسوسور پندارشناسی ساختارگرا تا حد زیادی دشوار به نظر می‌رسد. هدف اندیشه ساختارگرا پندارشناسی از زرف ساخت است، زرف‌ساختی که زیر متن پنهان است.

• ساختارگرایی، تلاقی تمامی اجزای ساختار را مهیو از عوامل متشکله ساختار می‌داند.

- ساختارگرایی در زبان تأکید دارند نه پارول (گفتار) و معتقدند این پدیده‌های فرهنگی است که ساختارها و قوانین سیستم کلی را آشکار می‌سازند.
- آن‌ها سیستم‌های دلالت‌گر فرهنگی را متغیر می‌دانند، اما قوانین عمیق حاکم بر آن‌ها را جهانی قلمداد می‌کنند [مثل خلق معنا از طریق «دو انگاری متضاد (binary opposition)» بد-خوبه، زشت-زیبا و یا پیدا کردن یک ترم معالجه‌گر میثالی را بین این دو انگاری متضاد]

- منتقدان ادبی ساختارگرا دنبال شناسایی کوچک‌ترین واحدهای معنادر در آثار می‌گردند که به آن‌ها زرف ساخت (deep structure) گفته می‌شود. آن‌ها به نحوه ترکیب این زرف‌ساختها دقت می‌کنند تا ببینند معنا چگونه خلق می‌شود آن‌ها دنبال تفسیر معنای خاصی که یک متن می‌دهد، نیستند به عنوان مثال ولادیمیر پروپ (Vladimir Propp) در کتاب ریخت‌شناسی داستان عامه (Morphology of the folk tale) عنصر داستانی را شناسایی می‌کند مثل: قهرمان از خانه خارج می‌شود، قهرمان با هفتاد یا هشتاد با متنوعیت مواجه می‌شود، قهرمان متنوعیت را نادیده

می‌گیرد، چهره شور به یک سربخ مهم از فهمان دست می‌یابد و...

● ساختارگرایی یک متد بررسی و پژوهش است که تنوری زبان‌شناسی را برای ملیف وسیعی از اشیاء و فعالیت‌ها به کار می‌گیرد.

ساختارگرایی عمیقاً تحت تأثیر انسان‌شناسی فرهنگی (cultural anthropology) است، به‌خصوص انسان‌شناسی کلود لوی استروس که به مطالعه اسطوره‌ها و نظام‌های خویشاوندی (Kinship systems) پرداخت.

● منتقدان ساختارگرایی عمدتاً به نحوه روایت نثر توجه می‌کنند.

● متن را در ساختارهای بزرگ‌تری مثل ژانرها ادبی جا می‌دهند

● به ساختار زبان و ادبیات (از جنبه مشابهت) توجه می‌کنند.

● به همگونی و مشابهت در بخش‌های یک Plot و یا همگونی و مشابهت بین بخش‌های یک اثر یا مشابهت‌های آن با سایر آثار توجه می‌کنند.

● به پژواک (Echo) در ساختاریان متن‌ها توجه می‌کنند

● به انعکاس تکرار شخصیت‌ها و انگیزه‌ها دقت می‌کنند.

● به کنتراست موقعیت‌ها و شرایط توجه می‌کنند.

● الگوهای زبان و نگارسازی و تصویرگری را در نظر می‌گیرند.

● ساختارگرایی به نقد ادبی، علم زبان را هدیه کرد و بر خلاف تکرش روانکاوانه نقد

جدید انگلو-آمریکن (New Criticism) [یا چهره‌هایی مثل ای.اس. الیوت (T.S. Eliot)،

ای.آر.جرارد (I.A. Richards)، دبلیو.کی. ویست (W.K. Wimsatt) و کلینت

بروکس (Cleanth Brooks)] که بر پاسخ خواننده به متن تکیه می‌کردند، منتقدان

ساختارگرایی متن را یک ایزه (object) می‌دانند که معنایش برحسب الگوهای نمادین

می‌تواند به اشکال گوناگون تعبیر شود.

● ساختارگرایی از جنبه تحلیلی بر زیرساخت‌های ناآگاهانه پدیده‌های فرهنگی

پرتواکنشی می‌کند و عناصر این زیرساخت‌ها را در حاشی رابطه‌های (Relational) و نه

به صورت موجودیت مستقل می‌بیند.

● ساختارگرایی در مجموع، مولفه، متن منفرد، خواننده و تاریخ را در حاشیه قرار

می‌دهد.

انتقادات علیه ساختارگرایی

ساختارگرایی علیرغم بینداهایی که به طرز گسترده آن‌ها را برانگیزد، با انتقاداتی نیز

مواجه شد. انتقاداتی که ساختارگرایی را به طرف پساساختارگرایی سوق داد

اگر بخواهیم انتقادات مطرح‌شده در قبال ساختارگرایی را خلاصه کنیم، به چهار رگه

بزرگ از انتقادات به شرح زیر برخورد می‌کنیم:

● ساختارگرایان به خاطر تأکید بر جهانی بودن ساختارها و بی‌تاریخ‌بودن بودن و

تحت تأثیر زمان نبودن ساختارها، جیرا باید تاریخ را نادیده بگیرند

● نحوه ربط تحلیل رمز به تفسیر پیام حتی اگر قابل ربط به باشد، چندان مشخص

نیست.

● نظرات ساختارگرایان به عمل در نمی‌آید، چون این دعاوی بسیار انتزاعی هستند و

از جنبه علمی نیز آزمون‌پذیر نمی‌باشند و نمی‌توان آن‌ها را به‌طور علمی مورد بررسی

قرار داد.

● نظرات ساختارگرایان در مجموع با این انتقاد مواجه شده که اندیشه ساختارگرایی،

یک اندیشه ضدانسانی (Anti-humanistic) است (به دلیل اصل گرفتن نقش

ساختارها و نه نقش انسان‌ها).

اندیشه پساساختارگرایی

گفتیم که میانه قرن بیستم شاهد پیدایش اندیشه ساختارگرایی بود و موسور گلت معنی

را باید در ساختار کل یک زبان جست و نه در یک‌پاکت واژه‌ها. مارکسیست‌ها بحث

ساختارهای اقتصادی را به پیش کشیدند و منتقدان روانکاوه ساختار روان را به

ضمیمه ناخودآگاه پیوند زدند.

اما یک فیلسوف فرانسوی به نام میشل فوکو (Michel Foucault) که اساساً برچسب

ساختارگرایی داشت، به نماینده جنبش پسا ساختارگرایی تبدیل شد. او قبول داشت که

زبان و جامعه هر دو نظام‌هایی قائل‌نمند هستند، اما با دو مقوله ساختارگرایان به

مخالفت پرداخت.

۱. ساختارهای قطعی بنه‌ان، نمی‌توانند شرایط انسان را تبیین کنند

۲. بدون گفت‌وگو، درک شرایط به‌طور عینی، ناممکن است

۳. واک دریدا (Jacques Derrida) چهره دوم بود. او بحث مهم ساختارشنکی

(Deconstruction) را مطرح کرد، ساختارشنکی به عنوان تک‌شنکی برای

آشکارسازی تفسیر چندگانه از متون.

سازهای دیگر اندیشه پساساختارگرایی را مفاهیمی چون تمایز، دیگرتی و سوزه و ایزه

تشکیل می‌دهند. اکنون به آرا و چهره‌های ساختارگرایی نگاه می‌کنیم:

ژرژ باتای (۱۸۹۷)، واک دریدا (۱۹۳۰)، ژیل دلوز (۱۹۹۵-۱۹۲۵)، میشل فوکو

(۱۹۸۴-۱۹۲۶)، امابول لوبانس (۱۹۹۵-۱۹۰۶)

ژرژ باتای (Georges Bataille) (متولد ۱۸۹۷)

نام ژرژ باتای اندیشمند فرانسوی با مفهوم وحشت عین است، گفته می‌شود

وحشتی که در آثار باتای به چشم می‌خورد به خاطر طرات دوران کودکی او از مرگ

تدریجی و درنکات پدرش و جنون ادواری مادرش بازمی‌گردد. آثار او هم از داستانی و

علمی حول وحشت و قیامت (Obscenity) دور می‌زند.

او می‌گوید تاریخ هنر همیشه با وحشت در پیوند بوده است و به همین دلیل

است که هنر از غارها سرچشمه گرفته است.

او هم نظیر فردینان دوسوسور از محورهای افقی و عمودی حرف می‌زند، اما از

دیدگاه او زندگی جاری بر محور افقی و زندگی گم‌گامی بر محور عمودی قرار می‌گیرد.

هرچند که جانوران هم می‌کوشند خود را بالا بکشند و بدین‌سان نوعی حالت عمودی

ظاهری به خود می‌گیرند. بحث دیگر باتای مفهوم قربانی کردن است او می‌گوید در

جامعه‌ای که ارزش می‌بازدگامی به‌طور کامل حاکم شده است، مفهوم قربانی کردن قابل

درک نیست.

از دیدگاه او مراسم قربانی کردن در قوم بازنکه از یک منطبق خاص پیروی

می‌کرده است. قربانی کردن انسان برای ایزه برهم زدن توازن در جامعه‌ای است که

در سطره ارزشی مبادله فایده‌گرایانه اسیر شده است.

واک دریدا (Jacques Derrida) (متولد ۱۹۳۰)

برای دریدا این بنیانگذار اندیشه ساختارشنکی، زبان با متون (Texts) بازتاب

طنیبی جهان نیست. از دیدگاه این اندیشمند متولد الجزایر، متن به برداشت ما از

جهان ساختار می‌دهد. دریدا در پی هایدگر بر این باور است که زبان به ما شکل

می‌دهد (Language shapes us) و متون، فضای را می‌سازند که ما آن را واقعیت

می‌پنداریم. دریدا که اصول اندیشه غربی را به بازجویی می‌کشد، معتقد است، اندیشه

غربی بر مفهوم متضاد بودن (Opposition) استوار است: خوب در برابر بد، ذهن در

برابر ماده، مرد در برابر زن و گفتار در برابر نوشتار.

او می‌گوید: این متضاد بودن برحسب سلسله مراتب شکل داده شده است و مورد

دوم شکل فاسد شده مورد اول است و بنابراین تضادها در حالت برابر یا یکدیگر قرار

ندارند.

دریدا بر این اعتقاد است که تمام متون حاوی میراثی از این فرض‌هاست و در

نتیجه، این متون را باید دوباره با توجه به سلسله مراتب نهفته در این زبان تفسیر کرد.

دریدا معتقد است نمی‌توان به یک برداشت نهایی از متن یعنی به حقیقت

رسید.

معرفت‌شناسی را می‌توان برای ربط رویدادهای مادی به اندیشه یا نظرها تکنولوژی: (با الهام از مارسل موس) قاعده مندی به رسمیت شناخته نشده اصل انسان شده وجود یک تکنیک است. تکنیک به عنوان تکنولوژی می‌تواند از یک مجموعه عمل به یک مجموعه دیگر منتقل شود.

گفتمان گفتمان - خونی است که در جریزه‌ها اصلاح می‌کند.
فوکو نلاق کرد مفهوم روپه‌های گفتمانی (Discursive Practices)
 باکترهای گفتمانی کردی را که گفته می‌شود دانش را آشکار می‌سازند - تجزیه و تحلیل کند. او به جای تحلیل روپه‌های گفتمانی بر حسب حقیقت، تلاش کرد آن‌ها را با تاریخ یا نیز مطالعه کند. او می‌گفت باستان‌شناسی یک نوع دانش است تا تاریخ تعریف حقیقی را نشان دهد. فوکو عبارت نگارش تبارشناسانه (genealogical) را از آنچه و تحلیل اپیستمولوژی را از مارتین هایدگتر نام نشان دهد. تحول دانش با مکتب‌های قدرت (سیاسی) تعیین است از نگاه او. علوم انسانی و اجتماعی خود جزئی از فرایند اصلاح قدرت و روابط اعمال سلطه بر انسان هستند.

گفتمان در عین حال از دیدگاه فوکو مجموعه‌ای از احکام هم هست که قطع نظر از اعتبار معرفت‌شناختی، علمی بودن و حقیقت داشتن، عینیت و قطعیت یافته باشند شناخت صورت‌بندی گفتمانی همان دیرینه‌شناسی است. گفتمان‌ها در آثار فوکو عبارتند از شیوه‌های ساختن دانش به همراه روپه‌های اجتماعی، شکل‌های سوزنی و مناسبات قدرت دائمی در چنین دانشی و مناسبات بین آن‌ها. گفتمان‌ها فراتر از شیوه‌های تفکر و تولید معنی هستند آن‌ها ماهیت بدن (body)، ضمیر آگاه و خودآگاه و زندگی عاطفی سوزها را که می‌کشند بر آن حکومت کنند، شکل می‌دهد.

قدرت از دیدگاه فوکو، رابطه (relation) است. قدرت در ذات تفاوت است و پویا است. قدرت و فقدان کنترل میان گفتمان‌ها و سوزهاست که توسط گفتمان‌ها که در فرایند آن‌ها هستند شکل می‌گیرد. قدرت در درون گفتمان‌ها و در روپه‌هایی که در آن شکل می‌گیرد و بر سوزهای فردی حاکم می‌شود، اعمال می‌شود.

فرایند که در روپه‌های ویژه استدلالی کار می‌کنند، نمی‌توانند بدون تبعیت از آرشه‌های تعیین‌شده و محدودیت‌ها فکر کنند و یا سخن بگویند (unspoken) Archive of rules and constraints این سلطه اخراج نته‌ها از طریق دفع بلکه از طریق ریشه‌کنی هم عمل می‌کند (هر روپه‌ای با تفکر صرف پیرامون مناسبات سوز و تعیین‌شده محتوا و معنی خود را محدود می‌کند) و بالاخره محدودیت‌های اجتماعی که هستند به ویژه قدرت هنجاری سیستم آموزشی که آنچه را که منطقی و اسکولار است، تعیین می‌کند.

از دیدگاه فوکو مقابلهٔ گفتمانی پدید می‌آید که میان موضع سوز (برخاسته از گفتمان) و امکان فرار از آن قرار می‌گیرد. فوکو معتقد است این امر ضامن حقیقت‌گویی‌ها، علم، خردمند و عقل سلیم است. از دیدگاه پسا-ساختارگرایان این امر را مقابلهٔ میان اقله‌های اجتماعی و تاریخی باید با مقاومت مواجه شوند.

امانوئل لویاس (Emmanuel Levinas) (۱۹۰۶-۱۹۷۵)

متفکر اهل لیتوانی در گفت‌وگویی در کتاب نقد عقل مدرن، اصلی‌ترین مفهوم نظریات خود یعنی «دیگری» (alterity) را توضیح می‌دهد. بی‌معنایی هستی تنها در قبول مسئولیت برای دیگری خاتمه می‌یابد. «من» تنها هنگامی از قید مفهوم وجود دارد (There is) رها می‌شود که رابطه‌ای بی‌غرضانه و بی‌نظرانه با دیگری پیدا کند. دیگری یعنی خروج از خود. هرآنچه بعدها نوشته ریشه‌ش در این اندیشه می‌بیند برای دیگری، نهنه است.

او در همین گفت‌وگو می‌گوید مسئولیت دیگری نسبت به «من» به خودش مربوط می‌شود. رابطه متقابل وجود ندارد. «دیگری» قبل از «من» مطرح است. مسئولیت «من» همواره بیشتر از مسئولیت همه دیگران است.

از دیدگاه پاک دریدا، همه متون تفاوت (difference) را به نمایش می‌گذارند و برداشته‌های چندتایی را امکان‌پذیر می‌سازند. معنی مستقر است. ساکن شده است (meaning is diffused, not settled)

مثل فوکو که می‌گوید نمی‌توان بیرون از گفتمان به دنبال عینیت گشت. درها هم معنقد است نمی‌توان بیرون متن ایستاد و بیست را یافت.

اندیشه دریدا باعث شد تا ساختارشناسی را حید را در حوزه‌های انسانیت، زبان‌شناسی، فلسفه، حقوق و معماری باز کند به عنوان مثال ساختارشناسی درزیات به مفهوم طرد وجود رابطه مستقیم میان نوشتار و خواننده و پذیرش متناهی چندگانه متون است. در زبان، ساختارشناسی از هفتاد سال پیش به نمایش می‌گذارد و در هر صورت از دیدگاه ساختارشناسی - حیات متن است.

بحث بینامتن (intertext) هم به سوز زمینه برشته صبح بری اشاره می‌کند به بافت (context) که با کدها، پیکربندی‌ها، متناهی، میشل‌های شوکرانگی و معنقد متن را دربر می‌گیرد.

ساختارشناسی اگرچه از سوی منتقدان فلسفه، گوناگانه عینی و تله‌پلیسی زبانی خوانده شده است، اما هنوز از خواهرهای برخوردار است و فعلاً نسیم‌ها جسترهایی فمینیستی با انکار به مفهوم متناقد مرد در برابر زن است.

ژیل دلوز (Gilles Deleuze) (۱۹۲۵-۱۹۸۴)

او مثل دریدا و فوکو از مطرح‌ترین متفکران معاصر فرانسه است. او در یک گفت‌وگو با میشل فوکو تحت عنوان روشنفکرها و قدرت می‌گوید تئوری درست‌شده یک جمعه ابزار است. هیچ ربطی به دال ندارد. باید کارآمد باشد. باید کاری از پیش ببرد و اگر هیچ‌کس از آن استفاده نکند، دیگر می‌تواند یا ناممکن‌گردد محسوب می‌شود. او که به نیچه اعتقاد تام دارد، می‌گوید منطق فرهنگ متن ما این نیست است؛ نیچه، فروید و مارتس

و سپس با اشاره به نقش رمزگذاری مارتس و فروید می‌گوید مارتس در نگاه کرد حکومت شما را به‌همار کرده و حکومت درماتان خواهد کرد. اما به همان حکمت و آنگاه به نقل از فروید می‌گوید خوابانده شما را به‌همار کرده و حکومت درماتان خواهد کرد. اما نه همان خوابانده

او می‌گوید نیچه مثل یک ایلانی زندگی کرد و ایلانی لزوماً کسی نیست که حرکت می‌کند. سرفه‌های درجا هم وجود دارد. سرفه‌های درون گستر حتی از نگاه تاریخی، ایلانی‌ها کسانی هستند که همچون مهاجرین حرکت می‌کنند. بخلاف آن‌ها کسانی‌اند که حرکت نمی‌کنند، که ایلانی‌گری می‌کنند تا در جایشان بمانند و از رمزها امتناز کنند. امروز ایلانی‌ها می‌مانند، نیچه‌ها را به‌همار کرده است.

میشل فوکو (Michel Foucault) (۱۹۲۶-۱۹۸۴)

او در فرانسه روشنفکری پس از جنگ، در محیط ساختارگرایان و پسا-ساختارگرایان ماند و با چشم دوختن بدبینانه به زمین و زمان به صدای یگانگه اندیشه مدرن تبدیل شد. او اجازه نداد اتفاقی چون فیلسوف، مورخ، جامعه‌شناسی داشت و غیره به او اطلاق شود.

حال حاضر، تبارشناسی، معرفت‌شناسی، نابیسوسی، تکنولوژی، گفتمان و قدرت از اصلی‌ترین خمیرمایه‌های اندیشه فوکو هستند.

حال حاضر، تاریخ همیشه از منظر حال حاضر نوشته می‌شود تا نیاز حال حاضر را فراهم کند.

تبارشناسی: تاریخی است که در پرتو علاتی فعلی نوشته شده باشد. تاریخی که براساس نهنه به مسائل حال حاضر نوشته شده باشد و در حال حاضر هم مداخله کند. تبارشناسی، تاریخ موثر (نیچه) است که در مقام دخالت از موضع فعلی نوشته می‌شود.